

فرهنگستان زبان و ادب فارسی
گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی

راهنمای گردآوری گویش‌ها

برای
گنجینه گویش‌های ایرانی

تهران ۱۳۸۹

به نام خدا

مطالب حاضر برای آگاهی علاقه‌مندان به گردآوری گویش‌ها فراهم آمده تا بتوانند مطابق الگوی گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به گردآوری مواد خام گویش‌های ایرانی بپردازند. علاقه‌مندان می‌توانند پیکره زبانی به دست آمده از پرسش‌نامه پیوست را به گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی ارسال کنند تا در صورت تأیید در مجموعه «گنجینه گویش‌های ایرانی» با نام خودشان مورد استفاده قرار گیرد. در تهیه و تنظیم این راهنما خوانندگان غیرمتخصص مورد نظر بوده‌اند. در این راهنما از ذکر جزئیات و طرح و بیان نکات فنی و تخصصی خودداری شده و تنها به اصول بنیادین و مهمی پرداخته شده که آگاهی از آن‌ها برای هر پژوهشگر میدانی در این حوزه ضروری است.

مقدمه

گردآوری و ثبت و ضبط گویش‌ها اهمیت بسزایی دارد. چه بسا با بررسی و تحلیل داده‌های گویشی، بسیاری از ناشناخته‌های زبانی شناخته و برخی از ابهامات زبان‌شناختی زدوده می‌شود. در روزگار کنونی بسیاری از گویش‌های ایرانی خاموش شده‌اند و بسیاری دیگر رو به فراموشی نهاده و جای خود را به فارسی معیار یا گویش‌های دیگر داده‌اند و، در این میان، فن‌آوری نوین ارتباطات بر سرعت این روند افزوده است. پس جا دارد تا هر چه سریع‌تر در جهت شناسایی، ثبت، ضبط و توصیف گویش‌های ایرانی گام برداریم.

گونه، لهجه، گویش، زبان

«گونه»، «لهجه»، «گویش» و «زبان» چهار اصطلاح پایه و پرکاربرد در زبان‌شناسی‌اند که درباره مفاهیم علمی و دقیق آن‌ها اختلاف نظرهایی وجود دارد. آنچه به‌جمال می‌توان گفت این است که «گونه» اصطلاحی خنثی است که می‌توان آن را بدون تأکید بر لهجه

یا گویش یا زبان بودن آنچه بدان تکلم می‌شود، به کار برد. اصطلاح «لهجه» هنگامی به کار می‌رود که تفاوت میان دو یا چند گونهٔ یک زبان اساساً آوایی/ واجی باشد. سخنگویان لهجه‌های یک زبان به‌آسانی می‌توانند سخنان یکدیگر را دریابند. «گویش»‌های یک زبان گونه‌هایی از آن زبان‌اند که در گذر زمان به دلایل مختلف تفاوت‌هایی آوایی/ واجی، دستوری و واژگانی با یکدیگر یافته‌اند؛ با وجود این، برقراری ارتباط میان گویندگان و شنوندگان گویش‌های مختلف یک زبان کم و بیش ممکن است. اما اگر تفاوت میان دو گونهٔ زبانی به اندازه‌ای باشد که برقراری ارتباط را ناممکن سازد، آن دو گونه دو «زبان» متفاوت هستند.

لهجه‌های یک زبان در طول تاریخ با دور شدن از یکدیگر به تدریج به گویش‌های آن زبان بدل می‌شوند. اگر گویش‌های یک زبان نیز در گذر زمان چنان از یکدیگر دور شوند که امکان برقراری ارتباط میان سخنگویان آن‌ها از میان رود، به زبان‌های مختلف بدل می‌شوند.

شایان ذکر است که در علم جامعه‌شناسی زبان اصطلاح «گویش اجتماعی» نیز کاربرد دارد. گویش‌های اجتماعی گونه‌هایی هستند که در میان طبقات اجتماعی با بنیادهای اقتصادی - فرهنگی مشترک رواج دارند. آنچه در این راهنما مد نظر است، گویش‌های محلی است، نه گویش‌های اجتماعی.

فواید گردآوری گویش‌ها

گویش‌های ایرانی منابعی پر بار برای پژوهش‌های زبانی، ادبی، جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی و تاریخی‌اند. برخی از فواید گردآوری گویش‌های ایرانی عبارت‌اند از:

- بازشناسی لغت‌های کهن و نادر در متون ادب فارسی یا متون بازمانده از دیگر زبان‌های ایرانی که به فارسی امروز نرسیده است.
- آگاهی از چگونگی دگرگونی‌های آوایی/ واجی، صرفی، نحوی، معنایی و واژگانی در طول زمان در مناطق مختلف.

- طبقه‌بندی دقیق‌تر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و شناخت روابط موجود میان آن‌ها.
- فراهم آوردن مواد لازم برای مطالعات تاریخی - تطبیقی، به‌ویژه در بازسازی صورت‌های کهن و شناخت مفهوم نام‌های خاص.
- فراهم آوردن مواد ایرانی‌تبار برای واژه‌سازی و واژه‌گزینی در زبان فارسی.
- گردآوری داده‌های لازم برای تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی.
- گردآوری داده‌های لازم برای تهیهٔ اطلس زبان‌شناسی ایران.
- آگاهی از ساخت‌های متفاوت زبانی و در نتیجه شناخت بهتر جهانی‌های زبان و امکان ارزیابی نظریه‌های زبانی.
- آشنایی با آداب و رسوم، باورها و اوضاع فرهنگی و اجتماعی مناطق مختلف.
- ثبت و ضبط گویش‌های رو به زوال برای استفادهٔ پژوهشگران آینده.

ویژگی‌های پژوهشگر

- پژوهشگری که قصد گردآوری و بررسی گویش‌ها را دارد، باید دارای این ویژگی‌ها باشد:
- آشنا با مبانی زبان‌شناسی، به‌ویژه آواشناسی، صرف، نحو و معنی‌شناسی.
 - آشنا با جامعهٔ گویشی و فرهنگ گویشوران تا به‌آسانی در جامعهٔ مورد مطالعه پذیرفته شود.
 - آشنا با چگونگی برقراری روابط مناسب اجتماعی.
 - آماده برای رویارویی با مسائل و مشکلات احتمالی در جامعهٔ مورد مطالعه.

ویژگی‌های گویشور

- گویشور کسی است که گویشی را به عنوان زبان مادری خود به کار می‌برد و نمایندهٔ یک جامعهٔ زبانی به شمار می‌رود. در انتخاب گویشوران باید به نکات زیر توجه کرد:
- مناسب‌ترین گویشوران افراد سالخورده و بی‌سوادی هستند که در همان

- سرزمین به دنیا آمده و کمتر به اطراف سفر کرده‌اند.
- گویشور باید از نظر شنوایی سالم باشد.
- گویشور باید تلفظی واضح و بیانی روان داشته باشد.
- در شرایط مساوی، اولویت با گویشورانی است که علاقه‌مند، شکیبا، تیزهوش، خوش صحبت و دارای سرعت انتقال و حافظه خوب باشند.
- در پژوهش‌های ژرف‌تر می‌توان درصدی از گویشوران را از میان افراد تحصیل کرده برگزید.

پرسش‌نامه

پرسش‌نامه پیوست شامل سه بخش است: (۱) اطلاعات کلی درباره گویش، گویشور و پژوهشگر، (۲) واژه‌ها، (۳) جمله‌ها.

معادل‌های گویشی واژه‌های پرسش‌نامه را می‌توان به شیوه‌های مختلف استخراج کرد. برخی از شیوه‌های رایج عبارت‌اند از:

۱. با پرسش‌هایی که پاسخ آن‌ها یک کلمه است، مانند:
این جانور را چه می‌نامید؟ (پاسخ: اسب)
(در این نوع پرسش‌ها می‌توان از تصاویر بهره برد)
۲. با پرسش‌هایی که پاسخ آن‌ها کلمه‌های مربوط به یک حوزه معنایی است، مانند:
از شیر چه چیزهایی می‌گیرند؟ (پاسخ: کره، پنیر، ماست، ...)
۳. با استفاده از جمله‌هایی با یک جای خالی که گویشور باسواد باید آن‌ها را تکمیل کند،
مانند:

خورشید در است. (پاسخ: آسمان)

۴. با استفاده از جمله‌هایی با چند جای خالی که گویشور باسواد باید در هر جای خالی کلمه مناسب (مثلاً صورت شده یک فعل واحد) را قرار دهد، مانند:
خیاط کسی است که لباس (پاسخ: می‌دوزد)

دیروز مادرم پیراهنی برایم (پاسخ: دوخت)

هفته پیش به خیاط گفتم پیراهنی برایم (پاسخ: بدوزد)

۵. می‌توان از گویشور خواست که درباره موضوعی خاص یا موضوعی که بدان علاقه‌مند است مدتی سخن بگوید. سپس پژوهشگر می‌تواند برخی از واژه‌های مورد نیاز را از درون متن استخراج کند.

نکات مهم در تکمیل پرسش‌نامه

- پیشنهاد می‌شود که پژوهشگر در جمع چند گویشور به تکمیل پرسش‌نامه بپردازد. در این صورت، گویشوران می‌توانند به یکدیگر کمک کنند تا واژه‌های اصیل و کهن را به یاد آورند و در اختیار پژوهشگر قرار دهند.
- هرگاه گویشوران پاسخ‌های متفاوتی به پرسش‌ها داده باشند و پژوهشگر پاسخ صحیح را تشخیص ندهد، باید در مقابل هر پاسخ نام گویشور را بنویسد.
- اگر واژه‌ای به چند شکل تلفظ می‌شود، همه صورت‌های آن را باید ثبت کرد.
- بهتر است که معادل گویشی همه واژه‌ها و جمله‌های پرسش‌نامه با ضبط صوت ضبط شود.
- شایان ذکر است که معادل شماری از واژه‌های پرسش‌نامه (مانند نام برخی از گیاهان و جانوران) را تنها در پاره‌ای از مناطق جغرافیایی می‌توان یافت. در صورتی که معادل واژه‌ای در منطقه‌ای یافت نشود، باید جلوی آن را خالی گذاشت. در عوض می‌توان واژه‌هایی خاص منطقه مورد مطالعه را به پایان پرسش‌نامه افزود.

نکات مهم درباره برخی از گویش‌های ایرانی

- در برخی از گویش‌های ایرانی اسم دارای جنس دستوری است و می‌تواند مذکر یا مؤنث باشد و وابسته‌های آن نیز از لحاظ جنس با آن مطابقت می‌کنند. گاه

فعل با فاعل خود به لحاظ جنس دستوری نیز مطابقت می‌کند. در گردآوری این گویش‌ها باید به جنس اسامی و نشانه‌های جنس‌نما دقت کرد.

- در برخی از گویش‌های ایرانی اسم دارای حالت است (مثلاً حالت فاعلی، حالت غیرفاعلی، حالت اضافی). در گردآوری این گویش‌ها باید به نشانه‌های حالت‌نما دقت کرد.

- در برخی از زبان‌های ایرانی صورت مصدری فعل کاربرد ندارد؛ از این رو، در ثبت این گویش‌ها می‌توان به جای مصدر، صیغه سوم شخص مفرد ماضی را به دست داد.

- در برخی از گویش‌های ایرانی صرف افعال متعدی در زمان‌های گذشته با صرف افعال لازم متفاوت است.

برخی از مهم‌ترین نشانه‌های آوایی

۱. صامت‌ها (همخوان‌ها)

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
p	انسدادی، دولبی، بی‌واک	پ	پاک	pâk
b	انسدادی، دولبی، واک‌دار	ب	بال	bâl
t	انسدادی، دندانی، بی‌واک	ت، ط	تند	tond
ts	انسدادی - سایشی، دندانی، بی‌واک	دوانی: تْسُ	دوانی: تْسَ (= چاه)	tsa
d	انسدادی، دندانی، واک‌دار	د	دانه	dâne
dz	انسدادی - سایشی، دندانی، واک‌دار	دوانی: دُزْ	دوانی: گُنْدُزْ (= زنبور وحشی)	gondz
k	انسدادی، نرمکامی، بی‌واک	ک	کار	kâr
g	انسدادی، نرمکامی، واک‌دار	گ	گلاب	golâb
q	انسدادی، ملازی، واک‌دار	ق، غ	قلم	qalam
'	انسدادی، چاکنایی، بی‌واک	همزه، ع	بعید	ba'id
č	انسدادی - سایشی، لثوی - کامی، بی‌واک	چ	چپ	čap
ǰ	انسدادی - سایشی، لثوی - کامی، واک‌دار	ج	جان	ǰân
f	سایشی، لبی - دندانی، بی‌واک	ف	فرشته	ferešte
v	سایشی، لبی - دندانی، واک‌دار	و	وزن	vazn
θ	سایشی، دندانی، بی‌واک	عربی: ث	گله‌داری: ثیب (= سیب)	θib
ð	سایشی، دندانی، واک‌دار	عربی: ذ	گله‌داری: بیذ (= بید)	bið
s	سایشی، لثوی، بی‌واک	ث، س، ص	سال	sâl
z	سایشی، لثوی، واک‌دار	ذ، ز، ض، ظ	زمین	zamin
š	سایشی، لثوی - کامی، بی‌واک	ش	شیر	šir
ž	سایشی، لثوی - کامی، واک‌دار	ژ	ژرف	žarf
ɣ	سایشی، نرمکامی، واک‌دار	عربی: غ	عربی: غیب	ɣayb
x	سایشی، ملازی، بی‌واک	خ	خبر	xabar

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
h	سایشی، حلقی، بی‌واک	عربی: ح	عربی: حکیم	ḥaki:m
‘	سایشی، حلقی، واک‌دار	عربی: ع	عربی: علیم	‘ali:m
h	سایشی، چاکنایی، بی‌واک	ه، ح	هوش	huš
m	غنه‌ای، دولبی، واک‌دار	م	مادر	mâdar
n	غنه‌ای، دندانی، واک‌دار	ن	نام	nâm
l	کناری، لثوی، واک‌دار	ل	لب	lab
ĭ	کناری، دندانی، واک‌دار	کردی: ر	کردی: گُل (= گُل)	goĭ
r	لرزشی، لثوی، واک‌دار	ر	راه	râh
ɾ	تکریری، لثوی، واک‌دار	دوانی: ر	دوانی: کَر (= قلوه‌سنگ)	kaɾ
y	ناسوده (نیم‌مصوت)، کامی، واک‌دار	ی	یاد	yâd
w	ناسوده (نیم‌مصوت)، دولبی، واک‌دار	عربی: و	عربی: وکیل	waki:l

۲. مصوت‌ها (واکه‌ها)

نشانه آوایی	توصیف آوایی	معادل فارسی یا غیرفارسی	مثال	آوانوشت
i	بسته، پیشین، گسترده	ای	میز	miz
ü	بسته، پیشین، گرد	ترکی: اوْ	ترکی: سوت (= شیر)	süt
e	نیم‌بسته، پیشین، گسترده	اِ	مِهَر	mehr
e:	نیم‌بسته، پیشین، گسترده، کشیده	اِ کشیده	کردی مهابادی: شِر (= شیر جنگلی)	še:r
ö	نیم‌بسته، پیشین، گرد	ترکی: اُ	ترکی: گَز (= چشم)	göz
ɛ	نیم‌باز، پیشین، گسترده	نوعی اِ	قائنی: سِ (= سه)	sɛ
a	باز، پیشین، گسترده	اَ	فرش	farš
a:	باز، پیشین، گسترده، کشیده	اَ کشیده	ملایری: شَر (= شهر)	ša:r
â	باز، پسین، گسترده	آ	تاب	tâb

آوانوشت	مثال	معادل فارسی یا غیرفارسی	توصیف آوایی	نشانه آوایی
gol	گُل	أ	نیم‌بسته، پسین، گرد	o
ro:ž	کردی مهابادی: رُژ (= روز)	أ کشیده	نیم‌بسته، پسین، گرد، کشیده	o:
nur	نور	او	بسته، پسین، گرد	u
mən	گیلکی: مَن (= مَن)	ا کوتاه	نیم‌باز، مرکزی، گسترده	ə
ney	نی	ای	مصوت مرکب	ey
əw	ملایری: او (= آب)	او	مصوت مرکب	əw
xayr	عربی: خَیر	عربی: آی	مصوت مرکب	ay
yawm	عربی: یوم (= روز)	عربی: او	مصوت مرکب	aw
čây	چای	آی	مصوت مرکب	ây
âw	کردی: او (= آب)	او	مصوت مرکب	âw
xoy	خوی (نام شهر)	أی	مصوت مرکب	oy
mowz	موز	أو	مصوت مرکب	ow
muy	موی	اوی	مصوت مرکب	uy

۳. نشانه‌های اضافه

آوانوشت	مثال	توصیف آوایی	نشانه آوایی
yu:n	افتری: یون (= آن‌ها)	نشانه کشیدگی مصوت*	:
koftō	خوری: کُفتُن (= افتادن)	نشانه غنه‌ای‌شدگی مصوت	~
x ^w âr	کردی مهابادی: خوار (= خواهر)	نشانه لبی‌شدگی صامت	^w
das'te	دسته	نشانه تکیه (باید پیش از هجای تکیه‌دار نهاده شود)	'

* کشیدگی مصوت را با نشانه ~ نیز نشان می‌دهند، مانند: ē = ē̄; e = ē̄; o = ō; u = ū.

پرسش‌نامه

گنجینه گویش‌های ایرانی*

نام گویش:

نام محل و موقعیت آن بر پایه تقسیمات کشوری:

تعداد تقریبی گویشوران:

نام و نام خانوادگی گویشور:

محل تولد:

زبان مادری:

سن:

میزان تحصیلات:

شغل:

تلفن:

نام و نام خانوادگی پژوهشگر:

زبان مادری:

سن:

میزان تحصیلات:

شغل:

تلفن:

* این پرسش‌نامه برای نخستین بار در اثر زیر به کار گرفته شده است:

گنجینه گویش‌شناسی فارس، اثر عبدالنبی سلامی، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۱-۵، ۱۳۸۳-۱۳۸۸.
این پرسش‌نامه در قالب pdf در وب‌گاه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (www.persianacademy.ir) نیز موجود است.
علاقه‌مندان می‌توانند پرسش‌نامه تکمیل‌شده را برای بررسی به نشانی زیر ارسال فرمایند:
تهران، بزرگراه حقانی، بعد از ایستگاه مترو، مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی.

کلیه	زبان	پیه	اندام‌ها و
کمر	زبان کوچک	تار مو	وابسته‌های بدن
کیسهٔ صفرا	زلف	جان	انسان
گردن	ساعد	جمجمه	آبستن
گلو	ساق پا	چانه	آب بینی
گوز	سییل	چرک زخم	آب دهان
گوش	سَر	چرک گوش	آرنج
گونه	سکسکه	چرک گوشهٔ چشم	آروغ
گیسو	سیب آدم	چُس	ابرو
لالهٔ گوش	سینه	چشم	استخوان
لب	شاش	حَلَق	استخوان ساق پا
لته	شانه	خال	اشک
لگنِ خاصره	شقیقه	خون	انگشت
ماهیچه	شکم	دست	انگشت سبابه
ماهیچهٔ ساق پا	صورت	دندان	انگشت شست
مثانه	طحال	دندان آسیا	انگشت کوچک
مُج	عرق	دندان پیشین	بازو
مدفوع	عطسه	دندان نیش	بدن
مِری	غضروف	دنده	بند انگشت
مُژ	فک (آرواره)	دهان	بیضه
مُشت	قلب (دل)	دهن‌دره	بینی
معدده	قَلِقَلِک	ران	پا
مغز	قوز	رَحِم	پاشنهٔ پا
مفصل	قوزک پا	رگ	پستان
مقعد (مخرج)	کام	روده	پلک
ملاج	کبد (جگر)	ریش	پوست بدن
مو	کتف	ریه (شش)	پهلوی
موی بغل گوش	کَفَل	زانو	پیشانی

خیچِ روغن	جاجیم	بیلچہ بتائی	موی زہار
داس	جارو	پاتیلِ مسی	موی زیرِ بغل
دبہ روغن	جوال	پارو	مہرہ کمر
دِرَفَش	چارپایہ (گُرسی)	پالان	ناخن
دستاس	چاقو	پُتک	ناف
دستگیرہ آشپزخانہ	چراغ زنبوری (چراغ	پتو	نای
دستہ کُنگ و بیل	توری)	پشہ بند	نیشگون
دستہ ہاون	چراغ قوہ	تابِ بازی	
دفتر	چراغ موشی	تابوت	ابزار کار، وسایل
دکُو آب	چراغ نفتی (فانوس)	تابہ نان پزی	خانہ و کانی‌ها
دکُوچہ	چرخ چاہ	تبر	آبکش (صافیِ برنج)
دَم کَشِ دیگِ پُلو	چرخِ نخریسی	تخت	آفتابہ
دَوَات	چکُش	تَرازو	آفتابہ سفالی
دوکِ نخ	چُمَاق	تَسْمہ	آینہ
دھنہ اسب	چمچہ (خاک انداز)	تَشْت / طَشْت	ارہ
دیگِ بزرگِ مسی	چمدان	تُشک / دُشک	استکان
دیگِ سُفالی (دیزی)	چنگال غذاخوری	تغارِ مسی	افسار
رختخواب	چَنگکِ قصابی	تُفنگ	الک (آردبیز)
رختخواب پیچ	چوب پنبہ درِ بطری	تفنگِ سَر پَر	اَنبُر
رَندہ	چوب خطِ معاملات	تلہ موش	اھرمُ (دیلیم)
ریسمان	حصیر	توبرہ	بادبزن
زُبَالہ	حَلَبِ روغن	توپِ بازی	بالش
زیلو	حولہ	تورِ حملِ کاه	بشقاب
زینِ اسب	خرمن کوب	تیرکمان	بشکہ آب
ساطورِ قصابی	خمرہ آب	تیرِ نان پزی (وَرَدَنہ)	بطری
سبِدِ حملِ میوہ	خنجر	تیشہ	بُقچہ
سبِدِ حصیریِ خرما	خورجین	تیشہ خارکنی	بوریا
سبِد (قفس) ماکیان	خیش (گاواھن)	تیغ	بیل

به تنور	کوزه قلیان	قالی	سبید نان
وسیلۀ سنگی خُرد	کوزه مخصوص روغن	قَپان	سُرُسُرَه
کردن حُبوبات	کیسه	قِرِقِرَه نخ	سطل
وسیلۀ باد دادن	کیسۀ حمام	قَشُو	سُفره
خَرمن	گلیم	قطار فِشَنگ	سنگاب
وسیلۀ بیرون آوردن	گهواره	قفس حمل ماکیان	سنگ پا
خار از بدن	لحاف	قُفل	سوزنِ جِوال دوز
هاون چوبی	لگن گچ بنایی	قلم	سوزنِ خیاطی
هاون سنگی	لُنگِ حمام	قلمِ هیزم‌شکنی	سوزن (سنجاق) قفلی
هاون فلزی	لیوان	قلیان	سوهان
*****	ماهی‌تابه	قندان	سه پایهٔ دوغ‌زنی
آهن	مداد	قندشکن	سیخ
تخته	مَجْمَعَه	قوری	سینی
روی (فلز)	مَشک	قیچی پشم‌چینی	شانهٔ قالی‌بافی
زردیان (کهربا)	مَشکِ دوغ‌زنی	قیچی خیاطی	شمشیر
زمرد	ملاغه / ملاقه	قیچی قندشکن	صندلی
سفال	ملافه / ملحفه	قیف	صندوق
طلا	منقل	کارد	صندوقچهٔ وسایل
عقیق	میخ	کاسه	چای
فیروزه	میز	کاغذ	طناب
مُروارید	نخ‌تاب (پَرّه)	کبریت	ظرفِ آبِ ماکیان
مس	نردبان	کتاب	ظرفِ خمیر
موم	نعل	کتری	عصا
نُقره	نعلبکی	کفگیرِ آشپزخانه	غربال
یاقوت	ننو	کلید	فتیله
	وسیله‌ای که رویش	کُنگ	فلاخن (قلاب‌سنگ)
آفت‌ها، بیماری‌ها و	نان پهن می‌کنند	کندوی عسل	قابلمه
واژه‌های وابسته	وسیلۀ چسباندن نان	کوزه	قاشق

نَفخِ شکم	صرع (غشی)	خارش	آبله
واریس (ورمِ رگِ پا)	طاعون	ختنه	آبله‌مرغان
وَبَا	غدهٔ زیرِ بغل و کشالهٔ	خراش	آب‌مروارید
ورم (آماس)	ران	خنازیر (غدهٔ زیرِ گلو)	آسم (تنگی نفس)
ورم بیضه	فلجی پا	خون‌دماغ	آفتِ انگور
هذیان	فلجی دست	دل‌آشوب	آفتِ برنج
هیضه (فسادِ معده)	قاعدگی ماهانهٔ زنان	دل‌پیچه	آفتِ سیاهی‌گندم
یبوست	قولنج	ذات‌الریه	آریون / اوریون
یرقان (زردی)	کَپکِ رویِ غذا	رعشه	استفراغ
	کچلی	رُماتیسم (دردِ	اسهال
بستگان، آشنایان و	کَر	مفاصل)	اسهالِ حیوانات
پیشه‌وران	کرم‌خوردگیِ دندان	زخم	بلغم
باجناق	کرم کدو	زخمِ چرکین	بواسیر
بچه	کور	زکام (سرماخوردگی)	بیمار
برادر	کورک (دُمَل، خنازیر)	زگیل	بیماری قند (دیابت)
برادرِ بزرگ‌تر	کَهِیر	سالمک	تاوَل
برادرزن	کیست (غدهٔ زیرِ	سُرُخک (سُرُخچه)	تَب
برادرشوهر	پوست)	سردرد	تَبخال
برادرِ کوچک‌تر	گُل‌مژه	سرفه	تَبِ نوبه (مالاریا)
برادرِ نانی	گلودرد	سرگیجه	تَب و لرز
پدر	گوش‌درد	سقطِ جنین	تراخُم
پدربزرگ	لک و پیس (برص)	سکته	ترش کردنِ معده
پدرزن	مالیخولیا (سودای	سِل	تنقیه
پدرشوهر	مزاج)	سوختگی	جُدَام (خوره)
پسر	ماه‌گرفتگی	سُودا	جوش (دانهٔ چرکی)
پیر	مخملک	سیاه‌زخم	چپ‌چشمی (لوچی)
پیرزن	معده‌درد	سیاه‌سُرفه	حجامت
پیرمرد	میخچه	شَل	حصبه

کشاورز	سِن	شوهرِ خواهر	جاری
کفشدوز	نام (اسم)	عروس	جَد
گاوچران	*****	عمو	جنین
گیوه‌دوز	آبیار (میراب)	عمه	جوان
مسگر	آشپز	فامیل	خاله
مشک‌دوز	آن که با چارپا بار	فرزند	خانواده
مُقَنّی	می‌برد	فرزندِ آخر	خواهر
نانوا	آهنگر	فرزندِ ارشد	خواهرِ بزرگ‌تر
نَجّار	باربر	فرزندخوانده	خواهرزن
نَعْل‌بند	بافنده	قوم و خویش	خواهرشوهر
	بقال	مادر	خواهرِ کوچک‌تر
معماری و اجزای	بیطار	مادر بزرگ	خواهرِ ناتنی
ساختمان	پارچه‌فروش	مادرزن	داماد
آبادی	جادوگر	مادرشوهر	دایه
آب‌انبار	چوپان	ماما	دایی
آجُر	دامدار	مُجرد	دختر
آخور	دِرُوگر	مرد	دخترِ کوچک
آستانهٔ در (درگاه)	رَنگَرَز	ناپدری	دوست
آسیاب	ساربان	نامادری	دوقلو
آشپزخانه	سلمانی	نامزد	زائو
أغْل	سِمسار	نتیجه	زنِ بیوه
آهک	شکارچی	نوزاد	زن
أتاق	شیوه‌کش	نوه	زنِ برادر
أجاج	عطار	همسایه	زنِ پدر
انبار	عمله	همشهری	زنِ پسر
بازار	فالگیر	هم‌محلی	زن‌دایی
بالاخانه	قهوه‌چی	هم‌ولایتی	زن‌عمو
بام	کارگر	هوو (زنِ دوم شوهر)	شوهر

پیژامه (تنبان)	گورستان	سقفِ اتاق	پرچین (چینه)
تختِ گیوه	مستراح	سکو	پَستو
تسبیح	مرغدانی	سنگ	پُل
جادُگمه / جادُگمه	مسجد	سورخ دیوار	پله (پلکان)
جلیقه	مشکدان	سورخ سقف	پنجره
جوراب	مظهرِ قنات	سیمان	تنور
جیب	مَنار	شالوده (پی)	چار چوبِ دَر
چادر	مهتابی (ایوان)	طاقچه	چاه
چرم	ناودان	طویلِه	حمام
چروک		غلتکِ پُشتِ بام	حوض
چوخا	پوشیدنی‌ها،	قلعه	حیاط
حلقهٔ نامزدی	زیورهِها و	قنات	خاک
خِشتکِ شلوار	وابسته‌های آن‌ها	قهوه‌خانه	خاکسترِ اُجاق
دامن	آستین	کاروان‌سرا	خانه
دکمه	آویزِ بغلِ گوش	کاهدان	خرپشته
دوخت	عروس	کاهگِل	خشت
روبنده	اشرفی (سکهٔ طلا)	کَپر	دالان
رویۀ گیوه	اَلنگو	کفِ اتاق	دَر
زنجیرِ طلا	انگشتر	کُلونِ در	دَرِ ورودیِ خانه
زیرپوش	بخیهٔ دوخت	کُنج	دکان
ژاکت	بندِ شلوار (بند تنبان)	کوچه	دیوار
سُرمه	پاچهٔ شلوار	کومه (کُلبه)	دیوارِ دورِ بام
سوزنِ نگین‌دارِ بینی	پارچه	گاراژ	زغال‌دان
سینه‌بند	پالتو	گاوپاه	راه‌آب
شال	پالتوی نمدی	گَچ	راهرو
شانه	پُرز	گُل‌میخِ دیوار	رَف (طاقچه)
شورت	پود	گُنبد	ستون
شورت زنانه	پیراهن	گور	سرداب (زیرزمین)

شَلوار	گیاه‌سَـان و	سرو	آنزروت و صمغ آن
عبا	خوراکی‌ها	سیب	بابونه
عرقچین	آلبالو	سیب‌زمینی	بارهنگ
عمامه	آلو	شفتالو	باقلا
قبا	امرود	شلغم	بالنگو
کُت	انار	فندق	بذر کتان
کتِ مخملِ زنانه	انجیر	کاج	برنج
کفش	انگور	کُنار (سدر)	بلوط
کفن	بادام تلخ	گردو	بومادران
کلاهِ دوره‌دار	بادام شیرین	گلابی	بهمن پیچ
کلاهِ زنانه	بَکرایبی	گوجه‌فرنگی	پر سیاوشان
کلاهِ نمدی	بَنه و صمغِ آن	گیلاس	پونه
کمربند	به	لیموترش	پیاز
گلِ سینه	بید	لیموشیرین	تاجریزی
گلوبند	پرتقال	نارنج	تخم شربتی
گوشواره	پسته	نارنگی	ترنجبین / ترنگبین
گیوه	پنبه	نخل	تُرُب
لباس	توت	هلو	تره
لچک	چغندر	*****	تنباکو
لیفهٔ شلوار	چنار	آویشن	جاشیر / گاوشیر
مقنعه، چارقَد	خربزه	ارزن	جعفری
مُهره	خرما	اسپند	جُو
میل پا	خرمایِ نیم‌رس	اسطوخودوس	چای
نخِ دوخت	خیار	اسفناج	چَرخه
نعلین	رطب	اسفَرزه	حنا
وصله	زالزالک	اِفدرا	خاکشیر
یقه	زردآلو	اَنجَبار	ختمی
	زیتون	اَنجَدان	خُرْفه

صبحانه	آغوز	فولوس / فُلوس	خشخاش
غذای پیش از ناهار	پلو	قارچ	دارچین
ناهار	پنیر	قُدومه	دانه بادام کوهی
عصرانه	تخم مرغ	کاسنی	درخت انگور
شام	ترشی	کاهو	درمنه ترکی
افطاری	ترید	کتیرا	رازیانه
سحری	ته‌دیگ برنج	کدو	روناس
هله‌هوله	خورش	کرچک	ریحان
*****	دارو	کُنجد	زردچوبه
برگ	دوغ	گاوزبان	زرشک
بوته	روغن	گشنیز	زنجبیل
ترکه	سبزی	گندم	زنیان
جوانه	شربت	لوبیا	زیره
چوب	شکر	ماش	سپستان
خار	شوربا	مرزنجوش / مرزنگوش	سنبل‌الطیب
خوشه	شیر	مورد	سنا
دانه	قند	میخک	سیاه‌دانه
درخت	کباب	نخود	شاه‌تره
زغال	کره	نعنا	شبدر
ریشه	کشک	هلپله	شکر تیغال
ساقه	کُندر	هندوانه	شنبلپله
سبوس	گوشت	هندوانه ابوجهل	شوید
شاخه	لور	هوپیچ	شیرین بیان
شکوفه	ماست	یونجه	صمغ بادام کوهی
غنچه	نان	*****	عدس
گل	نان کلفت	آبگوشت	عناب
میوه	نبات	آرد	غوره
هسته	نمک	آش	فرنجمشک

زنبور خوار	پشم	شتر	هیزم
سار	پوست	شغال	هیزم نیم سوز
سبزه قبا	پوزه	شکار	
شانه به سر	چموش	شیر	جـانوران و
شاهین	چَنگ (پنجه)	قاطر	موجودات خیالی
عقاب	دُم	قوچ	آهو
غاز	دُنبه	قورباغه	اسب
غاز قلنگ (کُلنگ،	سُم	کُرّه	افعی
دُرنا)	شاخ	کفتار	الاغ
قمری	کُرک	گاو	بره
قناری	مو	گراز	بُز
کبک	نشخوار	گُربه	بزغاله
کبوتر	هار	گرگ	بزکوهی
کلاغ	یال	گله	بُز مَجّه
کلاغ زاغی	*****	گوساله	پلنگ
گنجشک	اردک	گوسفند	توله
لاشخور	بلبل	لاک پشت	جانور
لک لک	پرستو	مادیان	جوجه تیغی
مرغ	پرنده	مار	چارپا
*****	تیهو	مارمولک	حیوان
بال	جُغد	ماهی	خارپشت
پر	جوجه	موش خانگی	خرچنگ
تاج خروس	چکاوک	موش صحرائی	خرس
تخم پرنده	خروس	میش	خرگوش
چینه دان	خروس آخته	میگو	روپاه
سنگدان	خفاش	نهنگ	سگ
کُرچ	دارکوب	یابو	سمور
لانه	دلیجه	*****	سوسمار

منقار	عقرب	صدای خروس	خاک
*****	عنکبوت	صدای روباه	خورشید
آبدزدک	کرم خاکی	صدای سگ	دامنه کوه
آخوندک	کرم شب تاب	صدای شتر	دره
انگل بدن بُز	کرم نوروزی	صدای کبک	دریا
بید لباس	کفشدوزک	صدای کلاغ	دریاچه
پروانه	کک	صدای گاو	دشت
پشه	مگس	صدای گربه	دیواره کوه
جیر جیرک	ملخ	صدای گنجشک	رودخانه
حلزون	مورچه	صدای گوسفند	ریگ
خرمگس	موریانه	صدای مرغ	زمین
رطیل	نوزاد ملخ		زمین بایر
زالو	هزارپا	عناصر و موقعیت‌های	زمین زراعی
زنبور زرد	شاخک	جغرافیایی و پدیده‌های	زمین گود و پست
زنبور عسل	نیش	طبیعی	زمین ناهموار
زنبور قرمز	*****	آبرفت عریض	ستاره
زنجره	ازدها	برکه طبیعی	سنگ
ساس درختی	پری	بیابان	شکاف
سرگین غلتمان	جن	پر تگاه	شن
(سرگین گردان)	دیو	پوزه کوه	شیب رو به مشرق
سنجاقک	شیطان	پیچ جاده	شیب رو به مغرب
سوسک توال	غول	تپه	غار
سوسک سیاه	*****	تخته سنگ	قله کوه
شب پره	صدای اُردک	تنگ	کرت جالیز
شپش	صدای اسب	جاده	کلوخ
شترملخ	صدای الاغ	جالیز	کوره راه کوهستانی
شته	صدای بُز	جوی آب	کوه
صدف	صدای جوجه	چشمه	گل

نهصد	چهارده	قوس و قزح	گودال
هزار	پانزده	گرداب	ماسه
هزار و یک	شانزده	گردباد	ماه
هزار و چهار	هفده	گرما	منطقه شنی
هزار و هفت	هجده	مه	*****
میلیون	نوزده	مهتاب	آب
میلیارد	بیست	نم‌نم باران	آتش
ربع	بیست و یک	هوا	آسمان
ثلث	بیست و چهار	هوای آفتابی	آفتاب
نیم	بیست و هفت	هوای ابری	ابر
یک‌دهم	سی	یخ	باد
یک‌صدم	چهل		باران
یک‌هزارم	پنجاه	واحد‌های	برف
*****	شصت	اندازه‌گیری	برق (رعد و برق)
آن‌گاه	هفتاد	صفر	تگرگ
امروز	هشتاد	یک	جرقه
امسال	نود	دو	حبه آتش (اخگر)
امشب	صد	سه	دود
بعد از ظهر	صد و یک	چهار	رعد
پارسال	صد و چهار	پنج	رگبار
پریروز	صد و هفت	شش	زلزله
پریشب	دویست	هفت	صاعقه
پس‌پریروز	سیصد	هشت	سایه
پس‌پریشب	چهارصد	نه	سرما
پس‌فردا	پانصد	ده	سیل
پیش از ظهر	ششصد	یازده	شبنم
چله	هفتصد	دوازده	شعله
حالا	هشتصد	سیزده	طوفان

آبی	و جب	یک ماه	دو سال پیش
بنفش	یک تار مو	یک سال	دیروز
خاکستری	یک دسته غله	شنبه	دیشب
زرد	چند دسته غله	یکشنبه	روز
سبز	*****	پنجشنبه	سال
سرمه‌ای	مثقال	جمعه	سال آینده
سفید	من	بهار	سحر
سیاه	نیم من	تابستان	سر شب
صورتی	یک چهارم من	پاییز	سه سال پیش
قرمز	نصف چارک	زمستان	شب
کرم	یک چهارم چارک	*****	شب چهاردهم
نارنجی	یک هشتم چارک	بار (دفعه)	صبح
	یک شانزدهم چارک	تخم (بذر)	طلوع خورشید
ضمیرها	یک سی و دوم چارک	خرمن	ظهر
من	یک من	دسته (گروه)	عصر
تو	یک من و نیم	ذره	غروب
او	دو من و نیم	قدم (گام)	فردا
ما	یک خروار	قطره	فردا شب
شما		کلاف	فصل
ایشان (آن‌ها)	مزه‌ها و رنگ‌ها	کیل (پیمانه)	قرن
این	ترش	گلوله نخ	گرگ و میش
این‌ها	تلخ	محتوای یک مشت	گهگاه
آن	شور	واحد (اندازه) اتاق	موقع اذان
آن‌ها	شیرین	واحد باغ	نصف شب
خودم	گس	واحد شمارش انسان	هفته
خودت	ملس	واحد شمارش دام	همیشه
خودش	طعم (مزه)	واحد شمارش گیاه	هیچ وقت
خودمان	*****	واحد زمین کشاورزی	یک لحظه

خوشحال	بیدار	هنوز	خودتان
خوش‌رو	بی‌غیرت	هیچ	خودشان
خونسرد	پررو	هیچ‌کس	*****
خیانت	پیروز		این‌جا
خیره	تأیید	خصلت‌های انسانی	آن‌جا
دانا	تاوان	و واژه‌های وابسته	جا به جا
دانش	تجربه	آبرو	چرا
درد	ترس	آرزو	چقدر
درمانده	ترسو	آشتی	چگونه
دروغ	تشنه	آشفته	چنان
دشمن	تنبل	آواز	چنین
دعا	تندمزاج	احمق	چند
دعوا	تنها	اخمو	چه
دل‌تنگ	توان	ازدواج	چه کسی
دل‌داری	ثروت	استعداد	چه وقت
دلسوز	جادو	التماس	چیز
دوست	جرئت	امانت	دوباره
دیوانه	جنگ	امید	دیگر
رَحْم	چشم‌غره	انتظار	کجا
رقص	حسادت	انکار	کدام
رنج	حوصله	بازی	کو؟
زایمان	خائن	باور	هر
زرنگ	خرف	باهوش	هرچه
زشت	خسته	بداخلاق	هرجا
زور	خسیس	بدهکار	هرکس
زیبا	خشم	بوسه	همه
سخن	خنده	بهانه	همان
سرخورده	خواب	بی‌تاب	همین

وارو (وارونه)	آسان	گریه	سواد
رویه	سخت	لج	سوگند
پایه	آهسته	لجوج	شادی
زبر	تند	مأیوس	شجاع
صاف	ابتدا	متعجب	شک
زیاد	انتهای	محبت	شکست
کم	ارزان	مستمند	صادق
پخته	گران	مظلوم	صبر
خام	اهلی	مهربان	طلاق
کال	وحشی	نادان	طلبکار
رسیده	باریک	ناراحت	ظالم
بالا	پهن	نظرتنگ	عاشق
پایین	تازه	نفرین	عاقل
براق	مانده	نوازش	عجله
مات	زنده	وامانده	عشق
برجسته	مرده	ویار	غصه
گود	خرید	همراه	غم
بزرگ	فروش	هیجان	غیرت
کوچک	خلوت	یاد	فحش
راست	شلوغ	یاری	فرومایه
چپ	خنک		فضول
کج	داغ	واژه‌های متضاد	فقر
روان	راست	آباد	فکور
راکد	دروغ	خراب	قول
جفت	ریز	آخر	قه‌ر
تاق / تاک	درشت	اول	کثیف
جزء	رو	آزاد	کینه
کل	زیر	اسیر	گرسنه

آمدند	سود	جنگل	چاق
می آمدم	زیان	پوک	لاغر
می آمدی	طاهر	پر	دوخته
می آمد	نجس	خالی	پاره
می آمدیم	فراوان	پوشیده	حرام
می آمدید	کمیاب	لُخت	حلال
می آمدند	کامل	نو	حمله
آمده ام	ناقص	کهنه	دفاع
آمده ای	کُلُفت	جدید	سبک
آمده است	نازک	قدیم	سنگین
آمده ایم	برون (بیرون)	پیدا	عمیق
آمده اید	درون (داخل)	پنهان	کم عمق
آمده اند	نر	تاریک	بلند
آمده بودم	ماده	روشن	کوتاه
آمده بودی	جدا	خاموش	دراز
آمده بود	متصل	نور	دور
آمده بودیم	ابداً	ظلمت	نزدیک
آمده بودید	حتماً	خیس	زود
آمده بودند	هست	خشک	دیر
آمده باشم	نیست	چرب	گرم
آمده باشی		تیز	سرد
آمده باشد	فعل های لازم و	کُند	جوش
آمده باشیم	متعدی	تَنگ	ولرم
آمده باشید	آمدم	گُشاد	بهشت
آمده باشند	آمدی	محکم	جهنم
می آییم	آمد	سُست	زهر
می آیی	آمدیم	سفت	شهد
می آید	آمدید	شُل	بیابان

رفته باشیم	*****	خوابیده اید	می آییم
رفته باشید	رftم	خوابیده اند	می آید
رفته باشند	رftی	خوابیده بودم	می آیند
می روم	رft	خوابیده بودی	بیایم
می روی	رftیم	خوابیده بود	بیایی
می رود	رftید	خوابیده بودیم	بیاید
می رویم	رftند	خوابیده بودید	بیاییم
می روید	می رftم	خوابیده بودند	بیایید
می روند	می رftی	خوابیده باشم	بیایند
بروم	می رft	خوابیده باشی	بیا/ نیا
بروی	می رftیم	خوابیده باشد	بیایید/ نیایید
برود	می رftید	خوابیده باشیم	*****
برویم	می رftند	خوابیده باشید	خوابیدم
بروید	رفته ام	خوابیده باشند	خوابیدید
بروند	رفته ای	می خوابم	خوابید
برو/ نرو	رفته است	می خوابی	خوابیدیم
بروید/ نروید	رفته ایم	می خوابد	خوابیدید
*****	رفته اید	می خوابیم	خوابیدند
نشستم	رفته اند	می خوابید	می خوابیدم
نشستی	رفته بودم	می خوابند	می خوابیدید
نشست	رفته بودی	بخوابم	می خوابید
نشستیم	رفته بود	بخوابی	می خوابیدیم
نشستید	رفته بودیم	بخوابد	می خوابیدید
نشستند	رفته بودید	بخوابیم	می خوابیدند
می نشستم	رفته بودند	بخوابید	خوابیده ام
می نشستی	رفته باشم	بخوابند	خوابیده ای
می نشست	رفته باشی	بخواب/ نخواب	خوابیده است
می نشستیم	رفته باشد	بخوابید/ نخوابید	خوابیده ایم

می نشستید	بنشینند	ایستاده بودیم	انداختید
می نشستند	بنشینیم	ایستاده بودید	انداختند
نشسته‌ام	بنشینید	ایستاده بودند	می انداختم
نشسته‌ای	بنشینند	ایستاده باشم	می انداختی
نشسته است	بنشین / بنشین	ایستاده باشی	می انداخت
نشسته‌ایم	بنشینید / بنشینید	ایستاده باشد	می انداختیم
نشسته‌اید	*****	ایستاده باشیم	می انداختید
نشسته‌اند	ایستادم	ایستاده باشید	می انداختند
نشسته بودم	ایستادی	ایستاده باشند	انداخته‌ام
نشسته بودی	ایستاد	می ایستم	انداخته‌ای
نشسته بود	ایستادیم	می ایستی	انداخته است
نشسته بودیم	ایستادید	می ایستد	انداخته‌ایم
نشسته بودید	ایستادند	می ایستیم	انداخته‌اید
نشسته بودند	می ایستادم	می ایستید	انداخته‌اند
نشسته باشم	می ایستادی	می ایستند	انداخته بودم
نشسته باشی	می ایستاد	بایستم	انداخته بودی
نشسته باشد	می ایستادیم	بایستی	انداخته بود
نشسته باشیم	می ایستادید	بایستد	انداخته بودیم
نشسته باشید	می ایستادند	بایستیم	انداخته بودید
نشسته باشند	ایستاده‌ام	بایستید	انداخته بودند
می نشینم	ایستاده‌ای	بایستند	انداخته باشم
می نشینی	ایستاده است	بایست / نایست	انداخته باشی
می نشیند	ایستاده‌ایم	بایستید / نایستید	انداخته باشد
می نشینیم	ایستاده‌اید	*****	انداخته باشیم
می نشینید	ایستاده‌اند	انداختم	انداخته باشید
می نشینند	ایستاده بودم	انداختی	انداخته باشند
بنشینم	ایستاده بودی	انداخت	می اندازم
بنشین	ایستاده بود	انداختیم	می اندازی

می اندازد	خورده ام	بخورید	دیده بود
می اندازیم	خورده ای	بخورند	دیده بودیم
می اندازید	خورده است	بخور / نخور	دیده بودید
می اندازند	خورده ایم	بخورید / نخورید	دیده بودند
بیندازم	خورده اید	خورده می شود	دیده باشم
بیندازی	خورده اند	خورده شد	دیده باشی
بیندازد	خورده بودم	خورده شده است	دیده باشد
بیندازیم	خورده بودی	*****	دیده باشیم
بیندازید	خورده بود	دیدم	دیده باشید
بیندازند	خورده بودیم	دیدید	دیده باشند
بینداز / نینداز	خورده بودید	دید	می بینم
بیندازید / نیندازید	خورده بودند	دیدیم	می بینی
انداخته می شود	خورده باشم	دیدید	می بیند
انداخته شد	خورده باشی	دیدند	می بینیم
انداخته شده است	خورده باشد	می دیدم	می بینید
*****	خورده باشیم	می دیدید	می بینند
خوردم	خورده باشید	می دید	ببینم
خوردی	خورده باشند	می دیدیم	ببینی
خورد	می خورم	می دیدید	ببیند
خوردیم	می خوری	می دیدند	ببینیم
خوردید	می خورد	دیده ام	ببینید
خوردند	می خوریم	دیده ای	ببینند
می خوردم	می خورید	دیده است	بین / نبین
می خوردی	می خورند	دیده ایم	بینید / نبینید
می خورد	بخورم	دیده اید	دیده می شود
می خوردیم	بخوری	دیده اند	دیده شد
می خوردید	بخورد	دیده بودم	دیده شده است
می خوردند	بخوریم	دیده بودی	*****

بگویم	می گفت	گرفته باشید	گرفتم
بگوی	می گفتیم	گرفته باشند	گرفتی
بگوید	می گفتید	می گیرم	گرفت
بگویم	می گفتند	می گیری	گرفتیم
بگوید	گفته‌ام	می گیرد	گرفتید
بگویند	گفته‌ای	می گیریم	گرفتند
بگو/نگو	گفته است	می گیرید	می گرفتم
بگوید/نگوید	گفته‌ایم	می گیرند	می گرفتیم
گفته می‌شود	گفته‌اید	بگیرم	می گرفت
گفته شد	گفته‌اند	بگیری	می گرفتیم
گفته شده است	گفته بودم	بگیرد	می گرفتید
	گفته بودی	بگیریم	می گرفتند
	گفته بود	بگیرید	گرفته‌ام
مصدرها		بگیرند	گرفته‌ای
آمدن	گفته بودیم	بگیر / نگیر	گرفته است
می آید	گفته بودید	بگیرید / نگیرید	گرفته‌ایم
آمد	گفته بودند	گرفته می‌شود	گرفته‌اید
بیا	گفته باشم	گرفته شد	گرفته‌اند
آموختن (= یاد دادن)	گفته باشی	گرفته شده است	گرفته بودم
می آموزد	گفته باشید	*****	گرفته بودی
آموخت	گفته باشید	گفتم	گرفته بود
بیاموز	گفته باشند	گفتی	گرفته بودیم
آوردن	می گویم	گفت	گرفته بودید
می آورد	می گویی	گفتیم	گرفته بودند
آورد	می گوید	گفتید	گرفته باشم
بیاور	می گوئیم	گفتند	گرفته باشی
آویختن	می گوئید	می گفتم	گرفته باشد
می آویزد	می گویند	می گفتم	گرفته باشیم
آویخت		می گفتم	

پوسیدن	باش	بخش	بیاویز
می پوسد	بوسیدن	برخاستن	افتادن
پوسید	می بوسد	برمی خیزد	می افتد
پوشاندن	بوسید	برخواست	افتاد
می پوشاند	ببوس	برخیز	بیفت
پوشاند	بویدن	برداشتن	افروختن
پپوشان	می بوید	برمی دارد	می افروزد
پوشیدن	بوید	برداشت	افروخت
می پوشد	ببوی	بردار	بیفروز
پوشید	پُختن	بردن	انداختن
بپوش	می پزد	می برد	می اندازد
پیچاندن	پُخت	بُرد	انداخت
می پیچاند	بِپَز	بِبر	بینداز
پیچاند	پَراندن	برگشتن	اندوختن
بپیچان	می پراند	برمی گردد	می اندوزد
پیچیدن	پَراند	برگشت	اندوخت
می پیچد	بِپَران	برگرد	بیندوز
پیچید	پریدن	بُریدن	ایستادن
بپیچ	می پرد	می بُرد	می ایستد
تاباندن	پرید	بُرید	ایستاد
می تاباند	بِپَر	بِبر	بایست
تاباند	پژمردن	بستن	بافتن
بتابان	پژمرده می شود	می بندد	می بافتد
تابیدن	پژمرد	بست	بافت
می تابد	پوساندن	ببند	بباف
تابید	می پوساند	بودن	بخشیدن
ترساندن	پوساند	می باشد (هست)	می بخشد
می ترساند	بپوسان	بود	بخشید

خراشیدن	چسبید	جنبیدن	ترساند
می خراشد	بچسب	می جنبد	بترسان
خراشید	چشیدن	جنبید	ترسیدن
بخراش	می چشد	بجنب	می ترسد
خریدن	چشید	جوشاندن	ترسید
می خرد	بچش	می جوشاند	بترس
خرید	چکاندن	جوشاند	ترکاندن
بخر	می چکاند	بجوشان	می ترکاند
خندانن	چکاند	جوشیدن	ترکاند
می خندانند	بچکان	می جوشد	بترکان
خندانند	چکیدن	جوشید	ترکیدن
بخندان	می چکد	جویدن	می ترکد
خندیدن	چکید	می جود	ترکید
می خندد	چلانن	جوید	بترک
خندید	می چلانند	بجو	تکاندن
بخند	چلانند	چراندن	می تکاند
خوابانیدن	بچلان	می چراند	تکاند
می خوابانند	چیدن	چراند	بتکان
خوابانند	می چینند	بچران	تکیدن
بخوابان	چید	چریدن	می تکد
خوابیدن	بچین	می چرد	تکید
می خوابد	خارانن	چرید	توانستن
خوابید	می خارانند	چسبانیدن	می تواند
بخواب	خارانند	می چسباند	توانست
خواندن	بخاران	چسباند	جنبانیدن
می خواند	خاریدن	بچسبان	می جنباند
خواند	می خارد	چسبیدن	جنباند
بخوان	خارید	می چسبد	بجنبان

سایید	رساند	دزدید	خوردن
بسای (بساب)	برسان	بدزد	می خورد
سپردن	رسیدن	دواندن	خورد
می سپارد	می رسد	می دواند	بخورد
سپرد	رسید	دواند	خیساندن
بسپرد	برس	بدوان	می خیساند
سوختن	رفتن	دوختن	خیساند
می سوزد	می رود	می دوزد	بخيسان
سوخت	رفت	دوخت	خیسیدن
بسوز	برو	بدوز	می خیسد
سوزاندن	رویدن (روفتن)	دوشیدن	خیسید
می سوزاند	می روید	می دوشد	دادن
سوزاند	روفت	دوشید	می دهد
بسوزان	بروب	بدوش	داد
شدن	ریختن	دویدن	بده
می شود	می ریزد	می دود	داشتن
شد	ریخت	دوید	دارد
بشو	بریز	بدو	داشت
شستن	زدن	دیدن	دانستن
می شوید	می زند	می بیند	می داند
شست	زد	دید	دانست
بشوی	بزن	ببین	بدان
شکافتن	ساختن	راندن	دریدن
می شکافت	می سازد	می راند	می درد
شکافت	ساخت	راند	درید
بشکاف	بساز	بران	بدر
شکستن	ساییدن	رساندن	دزدیدن
می شکند	می ساید	می رساند	می دزدد

گشت	کند	فهماند	شکست
بگرد	بکن	بفهمان	بشکن
گشودن	کوبیدن	فهمیدن	شلیدن
می گشاید	می کوبد	می فهمد	می شلد
گشود	کوبید	فهمید	شلید
بگشا	بکوب	بفهم	بشل
گفتن	گذاشتن	کاشتن	شمردن
می گوید	می گذارد	می کارد	می شمرد
گفت	گذاشت	کاشت	شمرد
بگو	بگذار	بکار	بشمر
گندیدن	گرفتن	کاویدن	شناختن
می گندد	می گیرد	می کاود	می شناسد
گندید	گرفت	کاوید	شناخت
لرزیدن	بگیر	بکاو	بشناس
می لرزد	گریختن	کردن	شنیدن
لرزید	می گریزد	می کند	می شنود
بلرز	گریخت	کرد	شنید
مالیدن	بگریز	بکن	بشنو
می مالد	گریستن	گشتن	فرستادن
مالید	می گرید	می گشد	می فرستد
بمال	گریست	گشت	فرستاد
ماندن	گریه کن	بکش	بفرست
می ماند	گزیدن	کشیدن	فروختن
ماند	می گزد	می کشد	می فروشد
بمان	گزید	کشید	فروخت
مردن	بگز	بکش	بفروش
می میرد	گشتن	کندن	فهماندن
مرد	می گردد	می کند	می فهماند

فشار دادن	خالی کردن	آتش زدن	بمیر
قرض کردن	خراب کردن	آتش گرفتن	مکیدن
قهقر کردن	خرد کردن	آشتی کردن	می مکد
کتک خوردن	خفه کردن	اجیر کردن	مکید
گاز گرفتن	خواب دیدن	از دست دادن	بمک
گردش کردن	خوار شدن	استفراغ کردن	نالیدن
گرسنه شدن	خیس خوردن	اصلاح کردن	می نالد
گرفتار شدن	دِرُو کردن	باز شدن	نالید
گم کردن	در هم کردن	باز کردن	بنال
گول زدن	دق کردن	باور کردن	نشاندن
لج کردن	دور شدن	به دست آوردن	می نشاند
له شدن	رد شدن (عبور کردن)	برشته کردن	نشاند
معطل شدن	رم کردن	بسته شدن	بنشان
منتظر شدن	رنج کشیدن	بلند کردن	نشستن
نزدیک شدن	رو به رو شدن	بیمار شدن	می نشیند
نعره زدن	روزه گرفتن	پاره کردن	نشست
نگاه کردن	روشن کردن	پُر کردن	بنشین
نگران شدن	زکام شدن	پرواز کردن	نوشیدن
نگه داشتن	سُر خوردن	پیاده شدن	می نوشد
نماز خواندن	سَر رفتن (غذا)	پیدا کردن	نوشید
وجین کردن	سوار شدن	پیروز شدن	بنوش
وراجی کردن	سیر شدن	پيله کردن	یافتن
ورم کردن	شکست خوردن	تباه شدن	می یابد
وزن کردن	شنا کردن	تشنه شدن	یافت
وصله زدن	صبر کردن	تقسیم کردن	بیاب
وضو گرفتن	صحبت کردن	تکان خوردن	مصدرهای مرکب
هار شدن	طلوع کردن	تلافی کردن	آب دادن
هل دادن	غارت کردن	جا خوردن	آبیاری کردن
یاد دادن	غصه خوردن	جدا کردن	
یاغی شدن	فرار کردن	جستجو کردن	
	فرو بردن (غذا)	حفر کردن	

جمله‌ها

۱. این چیست؟
۲. این خانه است.
۳. این مرد کیست؟
۴. علی کجاست؟
۵. چراغ کنار دیوار است.
۶. گوسفند در آغل است.
۷. این اسب سفید است.
۸. آن مردان و زنان خوب هستند.
۹. انگور سیاه شیرین است.
۱۰. غوره فراوان نیست.
۱۱. اینجا هوا همیشه آفتابی است.
۱۲. فردا شب در خانه هستم.
۱۳. چه روز خوبی!
۱۴. این گلابی چه خوشمزه است!
۱۵. چه چیزهای قشنگی اینجا است!
۱۶. خانه من به بزرگی خانه او نیست.
۱۷. این مرد از آن مرد جوان تر است.
۱۸. آن باغ محصولات بهتری دارد.
۱۹. تو از همه پیرتری.
۲۰. اکبر از سیاوش بزرگ تر است.
۲۱. امشب حالش کمی بهتر است.
۲۲. تابستان گرم‌ترین فصل سال است.
۲۳. دو برادر و خواهر کوچک دارم.
۲۴. برادرم به مدرسه نمی‌رود.
۲۵. همه این گوسفندان و بزها مال من است.

۲۶. این صندوق‌های چوبی مال آنهاست.
۲۷. عبدالله فردا صبح می‌رود.
۲۸. من خودم او را در مزرعه دیدم.
۲۹. حسن علی را در باغ دید.
۳۰. سیب‌ها را از درخت چیدند.
۳۱. دیروز با خانواده به جنگل رفتیم.
۳۲. شما در تابستان میوه بیشتر می‌خرید یا در زمستان؟
۳۳. این پیراهن قشنگ را از کجا خریدی؟
۳۴. چرا امروز به مدرسه نرفتی؟
۳۵. چطور او را نمی‌شناسی!؟
۳۶. پسرت کی از مدرسه به خانه می‌آید؟
۳۷. چند روز در هفته کار می‌کنی؟
۳۸. کدام خانه را خودش ساخت؟
۳۹. چه کسی مرا صدا کرد؟
۴۰. مگر او را نمی‌شناسید؟
۴۱. چقدر پول با خودت آورده‌ای؟
۴۲. همه از رفتار او ناراضی هستند.
۴۳. دیروز یک کیلو برنج خریدم.
۴۴. اگر من این کار را کرده باشم، حق داری هر چه دلت می‌خواهد بگویی.
۴۵. امروز سوم خرداد است.
۴۶. جمعه هفتمین روز هفته است.
۴۷. بچه‌ای که گریه می‌کند، گرسنه است.
۴۸. هر که مرا دید، به من سلام کرد.
۴۹. شما که این را می‌دانید، چرا عمل نمی‌کنید؟
۵۰. می‌گویند که روزی ده ساعت کار می‌کند.
۵۱. احمد هم عاشق بود، هم شاعر.

۵۲. من نه ترکی می‌دانم، نه کردی.
۵۳. امشب فقط آش بخور.
۵۴. یک لیوان آب به من بده.
۵۵. در را نبند.
۵۶. هر جا می‌رفتم ، برادر احمد را با خود می‌بردم.
۵۷. از دو سال پیش تا به حال، او را ندیده‌ام.
۵۸. تا به امروز ده بار به مشهد رفته‌ام.
۵۹. از گرما بی‌هوش شده بودم.
۶۰. تقریباً نصف غذا را خورده بودم.
۶۱. تازه خوابیده بودم که مرا صدا کردی.
۶۲. شما نمی‌توانید این کار را بکنید.
۶۳. امیدوارم بتوانم برایش کاری بکنم.
۶۴. شاید این کتاب را داشته باشم.
۶۵. داشتم خریزه می‌بریدم که انگشتم را هم بریدم.
۶۶. وقتی که سیل آمد، آن‌ها داشتند چه کار می‌کردند؟
۶۷. دارم لباس‌هایم را می‌پوشم.
۶۸. من از آدم‌های دورو و دروغ‌گو اصلاً خوشم نمی‌آید.
۶۹. یادتان هست سال پیش به من چه گفتید؟
۷۰. چند روز است که زانویم خیلی درد می‌کند.
۷۱. مردی که آنجا نشسته، دوست من است.
۷۲. بالاخره چند گردو بالای درخت مانده است؟
۷۳. باید به حرف بزرگ‌ترها گوش کرد.
۷۴. به تو گفتم که نباید به آنجا بروی.
۷۵. در تابستان نمی‌شود لباس گرم پوشید.
۷۶. اگر الآن برویم، حتماً به او می‌رسیم.
۷۷. اگر الآن می‌رفتیم، حتماً به او می‌رسیدیم.

۷۸. اگر زود رفته بودیم، حتماً به او رسیده بودیم.
۷۹. مگر دیشب نخوابیده‌ای که حالا چرت می‌زنی؟
۸۰. شما دوستان زیادی دارید، مگر نه؟
۸۱. دلم می‌خواهد که تو اینجا بمانی.
۸۲. شنیده‌ام که تو را از خانه بیرون کرده‌اند.
۸۳. خیال می‌کنی که از تو می‌ترسم؟
۸۴. حیف از این پیراهن که پاره شد.
۸۵. همین که مرا دید، پنهان شد.
۸۶. ای کاش از همان اول حقیقت را به او گفته بودم.
۸۷. کفش‌هایت را هر چه زودتر بیوش، تا برویم و او را پیدا کنیم.
۸۸. از بس غذا خورده است، دیگر نمی‌تواند از جایش حرکت کند.
۸۹. این کارها را می‌کنی که از خانه‌ات بروم.
۹۰. انگار پدرش را گشته‌ام که سرم داد می‌کشد.
۹۱. هنگامی که می‌خواستیم از پله‌ها پایین بیایم، پایم گیر کرد و زمین خوردم.
۹۲. یادت هست وقتی بچه بودی از درخت بالا می‌رفتی و لانهٔ پرندگان را خراب می‌کردی؟
۹۳. اگر فقط یک بار به ده آنها رفته باشید، مهمان‌نوازی مردم آنجا را هرگز فراموش نخواهید کرد.
۹۴. بچه‌ها کنار حوض نشسته بودند و داشتند آب به سر و روی هم می‌پاشیدند.
۹۵. تو چون تند راه می‌روی، زود خسته می‌شوی.
۹۶. درآمد پدرم ۵۲۷۴۳۶ تومان در ماه است.
۹۷. همین امشب باید خودم را به شهر برسانم، برای این که برادرم را ببینم.
۹۸. اگر به جای آن همه تخمهٔ بو داده مقداری آش خورده بودی، الان حالت بهتر شده بود.
۹۹. خدا بیامرزد آدم بانصافی بود و هیچ وقت دلش راضی نمی‌شد که حق کسی را بخورد.
۱۰۰. هر کاری دلت می‌خواهد بکن، اما بدان که این کارها آخر و عاقبت خوشی ندارد.